

## اتحاد با مسیح

### درس ۲، وارد شدن در مسیح

سینکلر فرگوسن

حالا در درس دوم می‌خواهیم موضوع «وارد شدن در مسیح» رو در نظر بگیریم. ما درس مقدمه رو با نگاه بر دفعات متعددی شروع کردیم که پولس رسول از اصطلاح «در مسیح» یا شکل‌های مختلف اون استفاده می‌کنه و کل رساله به افسسیان، با پیش فرض این برکات عظیمیه که به ما تعلق داره.

پولس تنها مسیحی در عهد جدید نیست که درباره‌ی در مسیح بودن صحبت می‌کنه. این چیزیه که ایمانداران از تعلیم عیسی یاد می‌گیرند و رسولان دیگه درباره‌ی بودن در مسیح صحبت می‌کنند.

اما پولس عمدتاً شگفتی این افتخار رو نمایان می‌کنه و هم‌زمان، به طرز جالبی، سرخ‌هایی رو درباره‌ی این موضوع به ما می‌ده که چطور متوجه شد این افتخار نصیب همه‌ی مسیحیان حقیقی شده.

ما از بسیاری جهات با زندگی مسیحی درونی او، بیش از رسولان دیگه آشنا می‌شویم.

البته با زندگی بیرونی او هم آشنا می‌شویم؛ سه بار مرتبه در کتاب اعمال رسولان روایت شده. لوقا در اوایل کتاب گزارش کرده که سولس طرسوسی ایمان آورده و بعد در دو موقعیت دیگه، پولس شهادتش رو درباره‌ی ایمان آوردن به عیسی مسیح اعلام می‌کنه.

اما به‌نوعی، داستانی که در اعمال رسولانه، تاریخ بیرونی هست و در فیلیپیان، در فیلیپیان باب ۳، به این کلیسا می‌نویسه که اگه ممکن بود کلیسای مورد علاقه‌ای داشته باشه، احتمالاً این جماعت کلیسایی مورد علاقه‌اش می‌بود.

قطعاً به نظر می‌رسه که اون‌ها در مقایسه با کلیساهای مسیحی اولیه، مشکلات کمتری برایش ایجاد کردند. او در فیلیپیان باب ۳، حرف دلش رو می‌زنه و نشونه‌های قدرتمندی از در مسیح بودن خودش به ما می‌ده و اینکه چطور متوجه شد این مفهوم برای کل زندگی مسیحی‌اش خیلی مهم بود. می‌خوام سعی کنیم قدم‌های اونو دنبال کنیم، قدم‌هایی که ما رو به سوی بررسی این موضوع بزرگ هدایت می‌کنه.

البته که او نگران معلمان دروغینه. غالباً بزرگ‌ترین آیات رساله‌هاش در پاسخ به تعالیم دروغینه؛ و همون طور که در فیلیپیان باب ۳، آیه‌ی ۲ می‌گه، نگران این سگ‌هاست.

اون‌ها اصرار دارند که اگه می‌خواید مسیحی واقعی باشید، نه‌تنها باید به خداوند عیسی ایمان داشته باشید، بلکه باید ختنه هم بشید. پولس همه‌جا با این مفهوم مواجه می‌شه که شما به چیزی بیش از مسیح نیاز دارید.

او همیشه این مشکل رو با گفتن این مطلب برطرف می‌کنه که مفهوم در مسیح بودن چیه و ما در مسیح همه‌ی چیزهای لازم رو در اختیار داریم.

و اینجا احساس می‌کنه به‌شایستگی می‌تونه با اصطلاحات خیلی شخصی این رو توصیف کنه. او دوباره خودش رو در برابر این معلمان دروغینی توصیف می‌کنه که در جسم افتخار می‌کنند و می‌خوان چیزی رو به کار خداوندمون عیسی مسیح اضافه کنند.

به ما می‌گه همه‌ی صلاحیت‌های لازم رو برای مخالفت با اون‌ها داره، چون قبلاً یکی از اون‌ها بود. می‌گه، «اگه اون‌ها چیزی دارند که پهبش ببالند، من چیزهای بیشتری دارم. آیا اون‌ها صلاحیت دارند؟ پس صلاحیت‌های من حتی بیشتر از اون‌هاست.» در آیه‌ی ۶ می‌گه، «از جهت عدالت شریعت، بی‌عیب» بودم.

بعد آیه‌ی ۴، «اگر کسی دیگه گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر.» «اگر کسی به دنبال عدالت خود باشد»، آیه‌ی ۹، من به دنبال عدالت خودم بودم و معتقد بودم که اونو به‌دست آوردم، تا اینکه متوجه شدم عدالت من مانند لته‌ی مُلوُث بود؛ و آیه‌ی ۹؛ نیاز داشتم به «عدالت خدا که در عیسی مسیح به ما اعطا شده.»

حالا معمولاً و به‌درستی فکر می‌کنیم تجربه‌ی سولس طرسوسی در جاده‌ی دمشق، نقطه‌ی عطف بود. اما به نظر، پولس اینجا سرنخی رو به ما می‌ده و در جاهای دیگه‌ی عهد جدید هم این سرنخ‌ها هستند که بخشی از چیز بزرگ‌تری بود که در زندگی‌اش اتفاق می‌افتاد. می‌خوام سعی کنیم با توجه به کلامی که اینجا می‌گه، به این فکر کنیم.

او اول از همه به ما می‌گه بدون مسیح، کی بود. این‌ها افرادی‌اند که به‌نوعی به ایمانداران دیگه جفا می‌رسوند و او به ما می‌گه قبلاً جفاکننده‌ی کلیسا بود. به‌لحاظ وراثت، از اصل و نسب بی‌عیب و نقصی بود.

عملاً، در نسل خودش برجسته بود. به ما می‌گه از قبیله‌ی بنیامین، پادشاه اول، متولد شد. به ما می‌گه در یه خانواده‌ی یهودی سرسخت متولد شد و فریسی و فریسی‌زاده بود. به ما می‌گه در روز هشتم ختنه شد. به‌لحاظ میراث، پولس رسول همه‌چیز رو در اختیار داشت.

شما می‌تونید مفهوم این موضوع رو احساس کنید؛ گاهی با کسی ملاقات می‌کنید که می‌گه از نسل ششم تگزاسی‌هاست یا دکتر روبرت گادفری که چند روز پیش به من می‌گفت نسل پنجم کالیفرنایی‌هاست؛ و تعدادشون خیلی زیاد نیست. یا شاید پگید نسل صدم اسکاتلندی‌ها هستید یا شاید مثل مردی باشید که من خیلی خوب می‌شناسمش؛ یه مرد فوق‌العاده و معروف که به من گفت در واقع، مستقیماً از نسل جاناتان ادوارزه. یا شاید ادعا کنید اجدادتون با کشتی می‌فلور اومدند.

معمولاً این چیزها رو برای ابراز فروتنی یا وقار نمی‌گید. اون‌ها رو می‌گید تا به مردم پگید «خیلی چیزها در مننه که با چشم دیده نمی‌شه. باید به من احترام بذارید. من یه کسی هستم.»

و پولس می‌گه می‌تونست این چیزها رو به ما بگه. او می‌گه دلایل زیادی برای اعتماد در جسم داره. چون مطابق چیزی که اینجا می‌گه، با ارزیابی خودش، «از جهت شریعت، بی‌عیب بودم.»

اما اون موقع نمی‌دونست که یه مرد جوونی نزد خداوند عیسی رفت و همین چیزها رو می‌گفت، این طور نیست؟ «همه‌ی این فرامین رو از کودکی رعایت کرده‌ام»، و عیسی در درون او نفوذ کرد و نشون داد که یه فرمانی رو به‌وضوح از دوران کودکی نگه نداشته. این مرد ثروتمند بود.

پس عیسی بهش گفت، «فقط به من نشون بده به این ثروت طمع نداری. اون‌ها رو رها کن. به فقرا بده. بیا و از من پیروی کن.» در لحظه‌ی ملاقات با مسیح، این مردی که ایمان داشت شریعت رو از کودکی رعایت کرده، متوجه شد که اصلاً شریعت رو از کودکی رعایت نکرده.

ظاهراً چیز مشابهی برای پولس رسول اتفاق افتاد. او واقعاً از گناهش آگاه نبود. حالا منظورم این نیست که نباید ادعا می‌کرد که کامله. فکر کنم مفهوم این رو درک می‌کنم. اکثر افراد از گناه‌شون آگاه نیستند. خوب معمولاً خودشون رو به‌خوبی دیگران یا بهتر از دیگران می‌دونند.

تقریباً نود درصد از افراد فکر می‌کنند که بهتر از میانگین راننده‌ها هستند و خیلی مسائل دیگه. ما معمولاً در این حالت افقی، چنین تفکری یا دیدی نسبت به خودمون داریم. پولس هم این طوری در مورد خودش فکر می‌کرد. که البته که این مشکل اصلی او بود. او بیش از هر چیزی به آگاهی از گناهش نیاز داشت؛ چون بدون آگاهی از گناه، شخص هرگز به دنبال نجات‌دهنده نمی‌ره. او از این موضوع آگاه شد که به نظر من به‌طرز فوق‌العاده‌ای این اتفاق افتاد.

یادتونه چطور در اعمال رسولان او رنوا به ما معرفی کردند. او موقع شهادت استیفان، با استیفان بود و بعد به کلیسای اولیه جفا می‌رسوند. او مردی بود که قلب خیلی خشنی داشت؛ و به کلیسا جفا می‌رسوند.

ما غالباً فکر می‌کنیم، «حُب، البته که او به کلیسا جفا می‌رسوند، چون یه فریسی بود.» او به‌خاطر فریسی بودن این طوری به کلیسا جفا نمی‌رسوند. از کجا می‌دونیم؟ استاد الهیات او، غمالائیل رو یادتونه؟ مردی که گفت، «این مسیحیان رو رها کنید و خدا تصمیم می‌گیره که اون‌ها از خدا هستند یا نه.»

حالا اینجا پولس از استاد الهیاتش هم پیشی می‌گرفت و به کلیسا جفا می‌رسوند. حالا سؤال بزرگ اینه که: «چرا پولس این کار رو می‌کرد انجام می‌داد؟»

به نظرم یه چیزهایی در عهد جدید نشون می‌داد که در زندگی او چه خبر بود و چطوری بعد از یه دوره به مسیح ایمان آورد؛ بله، این نقطه‌ی اوج او بود، اما او به مسیح ایمان آورد و در این لحظه از ایمان آوردن به مسیح، درک اتحاد با مسیح، برآش خیلی واضح و شفاف شد.

پس این چطوری اتفاق افتاد؟ او چطوری به مسیح ایمان آورد؟ خُب، بذارید امتحان کنیم و سرنخ‌ها رو پیدا کنیم. اولین سرنخ در رومیان باب ۷ هست. یادتونه که گفت، «قبل از اینکه مسیحی بشم، احساس کردم بر اساس شریعت بی‌عیب بودم، اما بعد شریعت اومد.» منظورش چیزی بیش از اینکه که «برای اولین بار شریعت رو خوندم.» منظورش اینکه که در جانش یه اتفاقی افتاد.

قدرت شریعت اومد و گناهکار بودن او رو نمایان کرد. اما چه شریعتی؟ خُب، البته که ده فرمانه؛ اما نمی‌گه، «ده فرمان». او به ما می‌گه این دقیقاً اون شریعتی بود که در جانش نفوذ کرد. اینکه، «طمع مورز.» وقتی این شریعت در فکرش نفوذ کرد، متوجه شد که گناهکاره و به ما می‌گه که مُرد. متوجه شد که به‌لحاظ روحانی مُرده.

حالا این سؤال ایجاد می‌شه. این در مورد همه‌ی کسانی که به مسیح ایمان می‌آرن صدق نمی‌کنه. فرامین مختلفی داریم که ممکنه از بیرون در ما نفوذ کنه. سؤال من اینکه که، «چرا این فرمان؟» چرا فرمان طمع مورز، در جان سولس طرسوسی نفوذ کرد؟ چون اینجا در باب ۳ به ما می‌گه یهک یهودی نمونه بود، هیچ‌کس چیزی نداشت که اون بهش طمع بورزه، تا اینکه با استیفان ملاقات کرد.

لوقا یک یه سرنخ جالبی در اتفاقات اعمال رسولان به ما می‌ده؛ وقتی به ما می‌گه استیفان که کلام خدا رو موعظه می‌کرد، از طرف کنیسه‌ی خاصی مورد مخالفت قرار گرفت. خیلی جالبه که توجه کنید چی می‌گه، چون این یکی از اون جزئیاتی که می‌خونید و آزش رد می‌شید و فکر می‌کنید خیلی بی‌ربطه. اما به کلام لوقا گوش کنید، این در اعمال باب ۶، آیه‌ی ۸ هست، «استیفان پُر از فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد. و تنی چند از کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیبرتیان و قیروانین و اسکندریان و از اهل قیلیقیا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می‌کردند.»

حالا چرا این اطلاعات رو مطرح کرده؛ چون اکثراً اونو می‌خونیم و آزش رد می‌شیم، چون بی‌ربطه. جوابش اینه که در واقع، این مرتبط‌ترین موضوع در این داستانه. چون این بدون شک، کنیسه‌ای که والدین سولس طرسوسی جووان که در منطقه‌ی قیلیقیه بودند، بهش گفته بودند که «وقتی به اورشلیم رسیدی، حتماً به کنیسه‌ای برو که قوم و خویش ما می‌زن.»

شما از گُره، فرزندتون رو به آمریکا می‌فرستید و اگهر مسیحی هستید، آخرین حرف‌تون به اون‌ها چیه؟ «حتماً اول از همه، به کلیسای گُره‌ای برو.»

اونجا حتماً از تو استقبال می‌کنند.» اینجا هم همین‌طوره. همه‌ی این کنیسه‌های قومیتی مختلف رو در پایتخت ایمان قوم یهودی داشتیم. خیلی جالبه که در این کنیسه، مخصوصاً در این کنیسه، با استیفان مناظره می‌کردند.

و به این کلامی که به ما گفته شده، گوش کنید. «با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند.» حالا

سولس طرسوسی رو تصور کنید. او از نسل خودش جلو زده. در غلطیان باب ۱ به ما می‌گه، «از اکثر هم‌سالان قوم خود سبقت می‌جستم.» در واقع منظورش اینه که این وقار رسالتی هست.

او یه سر و گردن از هم‌عصرانش بالاتر بود و بعد استیفان ظاهر شد. استیفان چیزهایی داشت که سولس طرسوسی نداشت. او قدرت روح‌القدس رو داشت. پُر از فیض بود. زندگی‌اش، شگفتی و قدرت ملکوت خدا رو نشون می‌داد که در عیسی مسیح و از طریق او اومده آمده بود.

مورد بعدی که آزش آگاهییم چیه؟ مورد بعدی اینه که سولس در کنار جسد مُرده‌ی او ایستاده و شهادت او رو تأیید می‌کنه.

و خیلی جالبه که در این شهادت، انعکاس صدای خداوند عیسی هست، این طور نیست؟ او پسر انسان رو می‌بینه که در دست راست ایستاده. او تنها مسیحی در عهد جدید که در واقع، عیسی رو «پسر انسان» خطاب می‌کنه، این طور نیست؟ این روش عیسی برای توصیف خودش.

این منحصر به عیساست. اما می‌بینید که استیفان اونو می‌بینه. استیفان پُر از فیضه. استیفان دعای عیسی رو بر روی صلیب تکرار می‌کنه، «اون‌ها رو ببخش.» می‌بینید چه اتفاقی افتاد؟ سولس طرسوسی هنوز درک نمی‌کنه؛ اما این اتفاق براش افتاد که او در استیفان، با خداوند عیسی مسیح ملاقات کرد. شما این اتفاق رو تجربه کردید.

مردم به‌طور ساده و پیچیده این کار رو می‌کنند. وقتی مردم با خداوند عیسی مسیح در زندگی ایماندار ملاقات می‌کنند، فقط دو تا گزینه دارند. یا مثل سولس طرسوسی عمل می‌کنند یا به‌طور خیلی ماهرانه‌تر و محترمانه‌تر باید نابودش کنند. پس جفا می‌رسوند، و خوار می‌کنند؛ یا باید به اون‌ها ببیوندند.

پس سولس چی کار کرد؟ سولس گزینه‌ی اول رو انتخاب کرد.

«من این رو نابود می‌کنم!» و راه خودش رو پیش بُرد. او این رساله‌ها رو داره که بهش اقتدار می‌ده به کلیسا جفا برسونه. او خودش رو «بزرگ‌ترین گناهکاران» خطاب می‌کنه؛ نه به‌خاطر اینکه خیلی پرهیزگار بود، بلکه چون یکی از اشخاصی در تاریخ بود که ظاهراً می‌تونست کل کلیسای مسیحی رو نابود کنه. و بعد در جاده‌ی دمشق، مسیح او رو متوقف کرد.

این مکالمه رو یادتونه. «خداوندا، تو کیستی؟» «من عیسی هستم که به او جفا می‌رسانی.» حالا، منطق این موضوع چیه؟ سولس هیچ‌وقت فکر نمی‌کرد به عیسی جفا می‌رسونه. او به پیروان طریق جفا می‌رسوند. اما اولین کلمات عیسی به او، از چه چیزی آگاهی کرد؟ اینکه هر یک از پیروان طریق با راه و طریق متحد شده‌اند.

وقتی به اون‌ها جفا می‌رسونی، به من جفا می‌رسونی.

او اینو به رسولان یاد داده بود، این طور نیست. در متی ۲۵، «آنچه به یکی از این برادران کوچک‌ترین من کردید، به من کرده‌اید.» و البته که ماه‌ها طول کشید، شاید سال‌ها طول کشید تا پولس دقیقاً متوجه شد که این چه مفهومی داشت.

اما از ابتدای زندگی مسیحی‌اش، این بذر کاشته شده بود. اگر شما به مسیحی مثل استیفان هستید، پس با خداوند عیسی مسیح متحد شدید. این اتحاد با عیسی مسیح، کل زندگی‌تون رو تبدیل می‌کنه.

به همین دلیل در فیلیپیان باب ۳ می‌گه، «می‌دونید، فقط می‌خوام اینو بدونم. فقط می‌خوام بدونم این عیسی مسیح کیه که با او متحد شدم و کارکرد این اتحاد رو تجربه کنم تا زندگی‌ام تبدیل بشه تا نهایتاً من هم واقعاً شبیه پسر خدا، عیسی مسیح بشم.» او این رو در یک جمله در رومیان ۸: ۲۹: ۲۹ می‌گه، این طور نیست؟ «زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد.»

می‌بینید، او به چیزی در استیفان دیده بود. او در استیفان دید که مرگ او حیات رو در او تولید کرد. در زندگی استیفان، بازسازی این زندگی وجود داشت که مانند زندگی خداوندمون عیسی مسیح بشه؛ او به عنوان دانه در زمین کاشته شد و مُرد و ثمرات زیادی آورد. سپس سولس متوجه شد که این مفهوم اون اتفاقی بود که براش افتاد. این در واقع، مفهوم چیزی بود که برای استیفان اتفاق افتاد.

مطمئنم که مسیحیان اولیه فکر نمی‌کردند استیفان رو با ماتم و اندوه زیاد دفن کردند؛ و شما می‌تونید این رو کاملاً درک کنید. اما خدا می‌خواست اون‌ها ببینند که استیفان مثل عیسی بود و استیفان چیزهایی رو تجربه کرد که پولس در فیلیپیان باب ۳ در موردش صحبت می‌کنه.

او می‌خواست در رنج‌های شریک بشن و در مرگ مسیح، مثل او بشن؛ و بعد در رستاخیز مانند مسیح بشن. و سولس ظهور این رو در استیفان دیده بود. وقتی مسیح در جاده‌ی دمشق با او ملاقات کرد؛ و در این چند کلمه به او اشاره کرد که هر ایماندار با خداوند عیسی مسیح متحد شده؛ پولس رسول خودش رو در کل زندگی مسیحی‌اش وقف این کار کرد.

حالا، دوستان من، این به الهیات عالیه. آیا واقعاً در زندگی‌مون تغییری ایجاد می‌کنه؟ خُب، در واقع وقتی به فیلیپیان باب ۳ نگاه می‌کنید، می‌بینید که این تغییر عمیقی در زندگی‌مون ایجاد می‌کنه. پولس می‌گه این یکه حسابگری روحانی جدیدی ایجاد می‌کنه.

ما به خاطر ارزش محض شناخت عیسی مسیح به عنوان خداوندمون، همه‌چیز رو زیان می‌شماریم. نه فقط این، بلکه او به طور متناقض می‌گه، این یکه نوع عدم رضایت مقدس ایجاد می‌کنه.

او ضرورتاً می‌گه، «من با مسیح کاملاً راضی شدم. اما وقتی با مسیح راضی هستم، از میزان شناختی که از مسیح دارم، راضی نیستم. پس این موضوع رو پیگیری می‌کنم.» به نوعی او مثل یک یه مرد جوون که عاشق یک یه زن جوون شده. او نمی‌خواد برای

ماه بعد، همین موقع با او قرار ملاقات بداره. اون اون قدر با چیزی که در این زن پیدا کرده، راضی شده که چیزهای بیشتری می‌خواد.

بعد پولس می‌گه، اتحاد با مسیح این کار رو می‌کنه انجام می‌ده. یه سادگی شگفت‌انگیز ایجاد می‌کنه. او می‌گه، «من فقط یه کار می‌کنم. تنها کاری که می‌کنم اینه که به دنبال شناخت مسیح می‌رم.» به نظرم اگه من اونجا بودم، احتمالاً روی شونه‌های او می‌زدم و می‌گفتم، «اول کن حالا، این طوری نگو. من هیچ وقت ندیدم که تو فقط یک یه کار بکنی. تو همیشه هزار تا کار می‌کنی.» به نظرم، او لبخند می‌زد و می‌گفت، «می‌دونی، وقتی می‌دونی که در مسیح هستی، هزار تا کار نمی‌کنی، یه کار می‌کنی.»

شناخت مسیح رو در هزار چیز مختلف دنبال می‌کنی و این کل زندگی‌ات رو تغییر می‌ده. و این مفهوم اتحاد با مسیحه.